

فقط برای گواهی حضور بی‌نام

بروانه بهزادی آزاد
دیر ریاضی منطقه ۴ تهران



است ارائه شود که از طریق هیچ رسانه دیگری قابل ارسال و به اشتراک‌گذاری نیست. کدام کار عملی قرار است انجام شود که معلم در آن حضور فعال داشته باشد؟

افراد یکی یک سالن را ترک می‌کنند و سخنران در ازدحام صدایها بیشتر به گلوبش فشار می‌آورد.

متوجه می‌شون گواهی حضورها را داده‌اند؛ و اکثریت اعتراف می‌کنند که خب گواهی‌های حضور آماده شد، برویم دیگر. و این گواهی قرار است ملاک ارزشیابی من معلم باشد.

دوستم یک گواهی حضور با شماره و بدون نام را به من می‌دهد تا برای سال آینده در پوشۀ ارزشیابی خودم به مدیران مجبور ارائه دهم و با یک امتیاز در برگۀ ارزشیابی معوضه‌اش کنم.

جلسه تمام شده است و دور و برقی‌های من صندلی‌های بهم ریخته را رهای کرده و رفته‌اند. صندلی‌ها را کمی سروسامان می‌دهم و سالن را ترک می‌کنم.

واقعاً قرار است به کجا برویم؟

در حالی که در دلم روضه‌ای برای آموزش‌پرورش می‌خوانم و اشک می‌ریزم راه خانه‌ام را در پیش می‌گیرم تا به خانه‌ام پناه ببرم!

نمره‌گذاری اش اخیراً تغییر کرده امضا کنم. با کمال تعجب، و نمی‌دانم براساس چه ملاکی، ارزشیابی من /۶۰ تا مرز عالی فاصله دارد و متوجه می‌شوم مقالات کنفرانس‌ها و برگزاری کارگاه‌ها و گواهی شرکت در دوره‌های تفکر سیستمی هیچ جایگاهی در آموزش‌پرورش ندارد. ضمن اینکه این ارزشیابی‌ها کاملاً سلیقه‌ای است و بسته به این است که چه مدیری در کدام مدرسه تو را ارزشیابی کند. امضا نمی‌کنم، و بعد از اعتراض و تغییر نمره‌ام، به همین راحتی! امضا‌یابی زیر برگه می‌زنم و وارد سالن اجتماعات می‌شوم.

سه گروه دیگران ریاضی و فیزیک و شیمی با هم در یک جلسه حضور دارند. دوستانم را می‌بینم و اعتراف می‌کنم که فقط به بهانه دیدنشان به این جلسه آمدام.

صدای صحبت‌ها و حرف‌زدن‌های دو نفره و چند نفره اصلاً قطع نمی‌شود و سخنران کار خودش را می‌کند و اصرار دارد اسلامیدهای پر از متنش را نشان دهد و از رو بخواند. و من هرچه گوش می‌دهم دلیلی برای حضور این همه آدم از سه رشته مختلف درسی در اینجا نمی‌بینم.

در این مکان کدام مطلب مهم قرار

زنگ چهارم خسته از کلاس بیرون می‌آیم. معاون مدرسه بخششمندهای را روی بورد نشانم می‌دهد و از من می‌خواهد در دو جلسه دو درس که همزمان است شرکت کنم... مدت‌هast حالت و حوصله شرکت در جلسات آموزش‌پرورش و نشست‌ها و ضمن خدماتی‌های بیوهوده که چیزی جز هدر دادن عمر معلم نیستند را ندارم. اما وقتی محل برگزاری را می‌بینم به دلیل دلتگی برای همکاران سابقم تصمیم می‌گیرم بروم و سری به دوستانم هم بزنم.

بدون خوردن ناهار، تشنه و گرسنه به راه می‌افتم و به محل جلسه می‌رسم. وارد مدرسه که می‌شوم دانش‌آموزان سابقم از گوشه و کنار مدرسه مرا می‌بینند و گرم گفت‌وگو می‌شون و یک سوال مداوم تکرار می‌شود خانم چرا رفتید؟

از پله‌های ورودی بالا می‌روم و وارد راهرو می‌شوم. خاطرات ۱۲ سال گذشته مثل پرده سینما از جلوی چشم می‌گذرد و بعضی ناخودآگاه گلوبیم را می‌شارد. معاون مدرسه مرا می‌بیند و از من امضا می‌خواهد. وارد دفتر می‌شوم تا نتیجه ارزشیابی سال گذشته‌ام را که شیوه